

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال یازدهم، شماره سی و یکم، تابستان ۱۳۹۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱/۲۹

صفحات: ۹۳-۱۱۳

کابوس توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته با تأکید بر هژمون

دکتر میرابراهیم صدیق بطحایی*

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام، گروه علوم سیاسی، ایلام، ایران

چکیده

شکاف میان توسعه نیافتگی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و بررسی علل این امر، همواره مورد توجه پژوهشگران قرار داشته است. مقاله حاضر نیز با نگاهی تئوریک و با تأکید بر نوع نگاهی که گرامشین‌ها به این موضوع دارند، به این مقوله می‌پردازد. بنابراین بدین منظور این سؤال اصلی را که سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته به ویژه هژمون چه تأثیری بر توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه دارد؟، در کانون توجه خود قرار می‌دهد. پاسخ موقتی که برای این پرسش در نظر گرفته شده عبارت است از: سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته به ویژه هژمون در قالب برتری در نظام اقتصادی و مالی جهانی و همچنین سیطره بر نهادهای بین‌المللی اقتصادی مانعی جدی در جهت توسعه کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود. علاوه بر این سؤال اصلی، بررسی و واکاوی سیاست‌های اقتصادی و مالی کشورهای توسعه یافته (به ویژه هژمون) در قالب نهادهای اقتصادی و مالی بین‌المللی و تأثیر آن بر توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه، مهمترین هدف نوشتار حاضر را تشکیل می‌دهد.

کلید واژگان

توسعه نیافتگی، سیاست‌های اقتصادی، کشورهای توسعه یافته، کشورهای در حال توسعه، هژمونی.

* نویسنده مسئول، ایمیل: e.seddigh@gmail.com

مقدمه

مبحث توسعه در ابعاد گوناگون، مبحثی است طویل که ذهن و اندیشه نظریه پردازان، دولت-مردان، برخی نهادهای بین‌المللی را به خود مشغول داشته است. پس از جنگ جهانی دوم (اواخر دهه ۱۹۴۰) و بالاخص دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تلاش کشورهای توسعه نیافته در جهت رشد و توسعه انجام پذیرفت که با توجه به ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل، به دو شکل؛ استقرار نظام اقتصاد بازار و اقتصاد سوسیالیستی صورت گرفت. دهه‌های ذکر شده همزمان بوده است با استقلال کشورهای توسعه نیافته، که طی تلاش‌ها و انقلاب‌هایی استقلال سیاسی خود را کسب نمودند. این موج استقلال طلبی کشورها دلایل متعددی دارد که از جمله آن می‌توان به، ضعیف شدن کشورهای استعمارکننده در جریان جنگ جهانی دوم و ناتوانی شان در اداره کشورهای مستعمره، ورود فعال ایالات متحده به عنوان یکی از ابرقدرت‌های نظام بین‌الملل به تعاملات سیاست بین‌الملل، خطر گسترش ایدئولوژی کمونیسم در کشورهای مستعمره در صورت عدم استقلال، اشاره نمود. با عنایت به چنین دلایلی بوده است که در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ هری ترومن رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در نطق آغاز کار ریاست جمهوری خود بیان داشت: «ما باید برنامه جسورانه‌ای را در پیش بگیریم تا مزایای پیشرفت‌های علمی و صنعتی خود را در جهت بهبود و رشد مناطق کم توسعه یافته قرار دهیم... ما برنامه‌ای در ذهن داریم که بر اساس رفتاری عادلانه و دموکراتیک استوار است.» کمک‌های اقتصادی آمریکا به کشورهای در معرض نفوذ کمونیسم در قالب طرح مارشال صورت گرفت. از سوی دیگر راه‌نوسازی و توسعه در کشورهای کمونیستی به صورتی پیش رفت که در جوامعی طبقات حاکمه نتوانستند نوسازی را از بالا انجام دهند و دستگاه دیوانی دولت آنها نیز مانع از رشد گروه‌های تجاری و صنعتی گردید و در نتیجه طبقه متوسط گسترش نیافت تا دست کم با اشرافیت زمیندار ائتلاف کنند. بنابراین شیوه انقلابی توصیه گردید که دهقانان در برابر این زمینداران به پا خیزند. سرانجام نیز خود این طبقات ضعیف دهقانی و کارگری، قربانی شیوه نوسازی در نظام‌ها کمونیستی گردیدند. بنابراین با نگاهی تئوریک مقاله حاضر در پی پاسخ با این سؤال اصلی است که، سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته به ویژه هژمون چه تأثیری بر توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه دارد؟

پاسخ موقت به پرسش فوق بدین ترتیب است، سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته به

ویژه هژمون در قالب برتری در نظام اقتصادی و مالی جهانی و همچنین سیطره بر نهادهای بین‌المللی اقتصادی مانعی جدی در جهت توسعه کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود. بدین منظور در نوشتار حاضر این اهداف به صورت چراغ راهنمای پژوهش دنبال می‌گردند: معرفی نظریات مربوط به توسعه و نوسازی؛ بررسی سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته؛ و بررسی و واکاوی سیاست‌های اقتصادی و مالی کشورهای توسعه یافته (به ویژه هژمون) در قالب نهادهای اقتصادی و مالی بین‌المللی و تأثیر آن بر توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه.

۱. واقعیت‌هایی از کشورهای توسعه نیافته

کشورهای توسعه نیافته بافت یکدستی را دارا نیستند و تفاوت‌های قابل ملاحظه در میان این دسته از کشورها در سطح توسعه و پیشرفت وجود دارد. با این وجود همه این کشورها دارای دو واقعیت مشترک اند: تاریخچه مستعمراتی در ارتباط با قدرت‌های اروپایی، و دیگری، فقر (سیمبر و قربانی شیخ نشین، ۱۳۸۹: ۱۸۶). فقر بسیار زیاد اکثریت مردم کشورهای در حال توسعه، که صحبت راجع به آن در دوران استعمار در کشورهای صنعتی شدیداً ممنوع بود، ناگهان در آغاز دهه ۱۹۶۰ بهانه‌ای برای تبلیغات وسیع و توجیه عرضه کمک به این کشورها شد. اگر همه جوانب روابط کشورهای صنعتی و در حال توسعه را در زمینه‌های گوناگون مورد توجه قرار دهیم متوجه می‌شویم که تمام این هیاهو فقط پوششی است که در ورای آن کشورهای صنعتی به اهداف خود دست یابند (الهی، ۱۳۸۲: ۲۰۱). اما امروز، کشورهای جنوب (توسعه نیافته) دایه‌های گوناگونی را برای انتقال ثروت از شمال (توسعه یافته) و حل مسأله نابرابری مطرح می‌کنند. برای نمونه گروه ۷۷ در مجمع عمومی سازمان ملل بدین منظور طرح‌هایی را ارائه نمود (برای مطالعه بیشتر ن. ک به: سیمبر و قربانی، ۱۳۸۸: ۵۶).

بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در اواخر قرن نوزدهم مستقل شدند. استعمارگران تمایلی به بهبود اقتصادی در کشورهای مستعمره نداشتند و فرانسه پس از ۷۰ سال حکومت استعماری در ویتنام در ۱۹۴۰ در سراسر کشور تنها ۱۴ مدرسه ایجاد کرده بود. امروزه نیز کشورهای استعماری سابق خواسته‌اند ارتباطات بین خود و مستعمرات سابق را حفظ کنند، که تشکیل مجموعه کشورهای مشترک المنافع به رهبری انگلستان از این نمونه هاست.

ساختارهای استعماری بر جا مانده از دوران سابق، شکاف میان فقیر و غنی، اقتصاد وابسته، تولید تک محصولی، عرضه کننده عمده مواد خام و عدم وجود زیرساخت کارآمد برای توسعه تنها بخش کوچکی از میراث استعمارگران برای کشورهای جنوب (توسعه نیافته) می باشد. وضعیت فوق عاملی مهم در گسترش تعارضات میان کشورهای جنوب (توسعه نیافته) با شمال (توسعه یافته) است؛ ولی به دلیل وابستگی اقتصادی بسیاری از این کشورها به کشورهای توسعه یافته و همچنین ایجاد نوعی آگاهی کاذب، این تعارضات کمتر نمایان می-شود. با این وجود بسیاری از کشورهای جنوب را باید در دسته کشورهای خواستار تغییر وضع موجود قرار داد. کشورهای جهان سوم مشترکاً به سه اصل معتقدند: ایجاد نظم جدید اقتصادی در دنیا؛ کنترل شرکت های چندملیتی؛ و ایجاد نظم جدید در امنیت بین المللی.

اما در عمل کشورهای پیشرفته اقتصادی یا به عبارت دیگر کشورهای شمال اغلب این پیشنهادات را رد می کنند یا با اشکال تراشی، به آنها عمل نمی کنند. به هر حال شکاف بین این کشورها و کشورهای توسعه نیافته برای حفظ نظام امنیت بین المللی بسیار خطرناک است. پس از جنگ جهانی دوم شکاف فقر و غنا در نظام بین المللی هر روز عمیق تر می شود. اکنون ایده جهان سوم گرایی هرچه بیشتر به سمت تقویت مباحث مربوط به تقویت تنازع شمال- جنوب حرکت می کند. در این حرکت خواسته های جنوب حول محورهای گوناگون به ویژه در زمینه مسائل اقتصادی متمایل است که به طور نمونه می توان به مسائل مربوط به تعدیل سیاست های صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی اشاره کرد. در زمینه مهاجرت و پدیده فرار مغزها نیز این دسته از کشورها مطالبات خاص خود را دارا هستند. به همین ترتیب موضوعات مربوط به حقوق بشر و دموکراسی نیز در صدر مسائل بین شمال- جنوب مطرح می باشد. در کل باید گفت، اگرچه پارادایم روابط بین الملل پس از فروپاشی جنگ سرد دچار تغییرات اساسی شده است اما موضوعات مطرح در جهان سوم گرایی در همان قالب به قوت خود باقی مانده و امروزه نیز مطرح می باشند (سیمبر و قربانی شیخ نشین، ۱۳۸۹: ۱۹۰-۱۸۸).

در روند جهانی شدن نیز به نظر بر شتاب فاصله میان کشورهای شمال و جنوب افزوده می-شود. سرشت نامتقارن فرآیندهای جهانی شدن را به وضوح می توان در دهه پراشوب ۱۹۹۰ دید. در این دهه، نهادهای چندجانبه ای که نزدیک ترین پیوند را با آزادسازی اقتصادی در سطح جهانی دارند، با چالش بلوک های تجاری منطقه ای و صورت هایی از چندجانبه گرایی روبه رو شده اند. حتی در این صورت

_____ کابوس توسعه‌نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های... ◇

نیز جا دارد این تنش‌ها را به عنوان برآیندی از فرایندهای جهانی شدن که به شکلی فزاینده با مقاومت روبه‌رو می‌شوند تلقی کنیم (آکسفورد، ۱۳۸۶: ۱۲۸). با وجود اهمیت روزافزون جهانی شدن اقتصادی و برخلاف ادعای برخی از پژوهشگران، میزان یکپارچگی اقتصاد جهان بسیار ناموزون و محدود به برخی حوزه‌های اقتصادی خاص بوده است. همان‌طور که تعدادی از محققان اشاره کرده‌اند، دلایل زیادی وجود دارد که نشان‌دهنده کاهش سطح همگرایی جهان در شرایط فعلی (در مقایسه با اواخر قرن نوزدهم) است. این واقعیت به ما گوشزد می‌کند، هرچند که روند رو به توسعه فناوری به عنوان علت جهانی شدن، غیرقابل بازگشت به نظر می‌رسد، اما سیاست‌های ملی که مسئول فرآیند جهانی شدن اقتصاد هستند، برگشت پذیر بوده و سوابق گذشته نشان می‌دهد که احتمال چنین برگشتی در آینده نیز وجود دارد (گلیبین، ۱۳۸۷: ۴۵۲-۴۵۱). مردم جنوب اکنون به تدریج به این باور رسیده‌اند که وضعیت فعلی دیگر قابل قبول نیست و زمان آن فرا رسیده است که مخالفت خود را به طور مؤثری ابراز کنند. چالش فعلی جنوب تأیید مجدد این دیدگاه (در حرف و در عمل) است که هدف توسعه ارتقا وضعیت زندگی مردم جنوب است و رشد اقتصادی باید در مسیر تأمین نیازها و حصول اهداف مردم هدایت شود (نایر، ۱۳۷۶: ۳۵).

۲. مبانی نظری: توسعه یافتگی

نگاه به توسعه، مدرنیزاسیون و پیشرفت پس از جنگ جهانی دوم نه تنها به عنوان اصلی مورد توجه دولت‌ها قرار گرفت بلکه به صورت آکادمیک ذهن بسیاری از نظریه پردازان را برای بررسی علل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم را به خود مشغول داشت. در این راستا و طبقه‌نامه‌سازمان مللدهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دهه‌های توسعه نامیده شده است و توسعه عمدتاً بر حسب نیل به هدف نرخ رشد سالانه ۶ درصد در تولید ناخالص ملی تعریف شده است. به طور خلاصه در خلال دهه ۱۹۷۰ توسعه اقتصادی بر حسب کاهش یا از بین بردن فقر، نابرابری و بیکاری در چهارچوب یک اقتصاد در حال رشد مجدداً تعریف شد. توسعه را باید جریانی چند بُعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق دانست. بنابراین پس از استقلال کشورهای مستعمره و با وقوف

به عقب ماندگی شان از کشورهای استعمار کننده، دستیابی به رشد و توسعه بالاخص در زمینه اقتصادی به مسئله مهمی در سطح بین الملل تبدیلگردید. شرایط فوق باعث شکل گیری نظریات گوناگونی در باب توسعه و توسعه یافتگی شد.

الف. نظریات نخستین در زمینه توسعه یافتگی

(۱) نظریه نوسازی

یکی از نخستین نظریه ها برای توسعه کشورهای تازه استقلال یافته، نظریه نوسازی می باشد. مکتب نوسازی از لحاظ بنیادهای نظری مرهون تکامل گرایی (سیر خطی پیشرفت و تکامل) و کارکردگرایی (رابطه متقابل میان اجزای سیستم) است. مکتب فوق که محصول رویدادهایی همچون؛ ظهور ایالات متحده به عنوان ابرقدرت، گسترش کمونیسم و ظهور کشورهای تحت عنوان جهان سوم که محصول فرآیند تجزیه امپراطوری های استعماری بودند. نظریه نوسازی به طور خلاصه معتقد بود که؛ (۱) تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی به صورت خطی به سوی پیشرفت سوق پیدا می کند (برگرفته شده از نظریه تکاملی)، (۲) تنها این نوع پیشرفت خطی امکانپذیر است زیرا دارای خصوصیات تمدنی و انسانی می باشد و (۳) تغییرات خطی طی شده از سوی کشورهای پیشرفته به صورت تدریجی بوده است و نه انقلابی، که این تغییرات به صورت فرآیند باید در کشورهای توسعه نیافته نیز اجرا شود (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: آلوین، ۱۳۷۸). بنابراین به طور کلی باید گفت که این مکتب توسعه را از منظر و نگاه غربی مورد بررسی قرار می دهد. مهمترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از: لیپست، اسملسر، روستو، کلمن، لرنر، دویچ، آلموند و لوسین پای.

(۲) نظریه وابستگی

در اوایل دهه ۱۹۶۰ عمده‌تاً در آمریکای لاتین نظریاتی شکل گرفت که در واقع پاسخی به شکست برنامه کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین (اکالا) بود. نظریات فوق تحت عنوان مکتب وابستگی نمایان گشت که بسیار متأثر از نئومارکسیست ها بوده اند. نظریات این مکتب اصولاً بر گزاره های ذیل تأکید دارد:

الف) وابستگی به صورت وضعیتی قلمداد می گردد که از بیرون بر کشورهای توسعه نیافته تحمیل گریده

_____ کابوس توسعه‌نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های... ◇

است؛ بنابراین عمده توجهشان در توسعه نیافتگی نه بر حوزه اقتصاد ملی بلکه بر موانعی بیرون از آن می‌باشد.

ب) انباشت سرمایه در کشورهای توسعه یافته حاصل خروج مازاد از کشورهای جهان سوم به نفع جریان توسعه در کشورهای پیشرفته است که نتیجه آن در اقتصاد جهانی، شکل‌گیری قطب بندی‌ها می‌باشد. پ) وابستگی به عنوان فرآیندی عام منطبق با وضعیت کشورهای جهان سوم است که از قرن شانزدهم به بعد شروع شده است.

ت) اصولاً وابستگی و توسعه یافتگی دو امر متضاد هستند که با وجود یکی، دیگری امکانپذیر نیست. به عبارتی کشورهای جهان سوم برای توسعه نیازمند قطع کامل وابستگی‌شان به کشورهای توسعه یافته هستند (شیرزادی، ۱۳۸۶: ۴۲-۴۰).

به طور کلی نظریات وابستگی عمده توجه توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم را وابستگی آنان به کشورهای پیشرفته می‌داند و قطع روابط زیان‌آور میان آن دو را اصلی‌مهم در توسعه فرض می‌کند. از نظریه پردازان مهم این نحله فکری، آندره گوندرفرانک، پل سوئیزی، پل باران و لند سبرگ می‌باشند.

۳) نظریه نظام جهانی

دهه ۱۹۷۰ که مصادف با بحران در نظام سرمایه داری در ایالات متحده آمریکا و به تبع آن رکود و تورم در اقتصاد جهانی بود، زمینه را برای ظهور مکتب جدیدی تحت عنوان «نظام جهانی» با نظریه پردازی عمده امانوئل والرشتاین شکل گرفت. مکتب فوق که نظریه وابستگی را فاقد توان تئوریک مناسب برای تبیین فعالیت‌های اقتصاد جهانی سرمایه داری می‌دانست، بسیار تحت تأثیر ادبیات نئومارکسیستی و دیدگاه‌های فرناند برادل بود (والرشتاین، ۱۳۸۸: ۴۵-۴۴). نظریه فوق بر مفروضات ذیل استوار است:

الف) نظام جهانی رویکردی است که به جای تأکید بر سطح ملی یا منطقه‌ای، در سطح نظام جهانی به تحلیل و تبیین پدیده‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌پردازد.

ب) گرچه نظام جهانی مدرن از واحدها و کشورهای مجزا تشکیل شده ولی یک نظام جهانی سرمایه داری که از قرن شانزدهم آغاز گردیده است که تمام جهان را در بر می‌گیرد (والرشتاین، ۱۳۸۸: ۵۹).

پ) نظام جهانی سرمایه داری متضمن نابرابری های بنیادین بین مناطق جغرافیایی اقتصادی است. در حالی که فقر و ناتوانی مناطق پیرامونی را فراگرفته، ثروت و قدرت در یک یا چند منطقه مرکزی جهان متمرکز است. در این بین مناطقی هستند که جزء این دو منطقه نمی باشند و منطقه شبه پیرامون را تشکیل می دهند (ن. ک به: والرشتاین، ۱۳۸۸: ۷۱-۶۸) (see; Hout, 1993: 20-22).

ت) در مناطق مرکز همواره رقابت و منازعه جهت کنترل انحصاری بر آن وجود دارد. در سایر مناطق نیز امکان ارتقا و تنزل کشورها از یک سطح به سطحی دیگر وجود دارد (والرشتاین، ۱۳۸۸: ۶۵-۶۴).

ب. توسعه در نظریه گرامشیسم

با نگاهی کوتاه به مباحث مربوط به توسعه و نوسازی در دهه های نخستین ورود این نظریات در حوزه مطالعاتی توسعه یافتگی، اکنون به بررسی نظریه گرامشین ها به عنوان یکی از متأخرترین، کامل ترین و پیشرفته ترین نظریه در حوزه توسعه یافتگی می پردازیم. از مهمترین نظریه پردازان این نحله فکری، رابرت کاکس، استفان گیل و اندرو لینکلتر هستند. بی تردید نظریات گرامشین ها تحت تأثیر خاستگاه اولیه خود و تفکرات آنتونیو گرامشی است. بنابراین برای شناخت تفکرات و نظریه های این مکتب، شناخت آنتونیو گرامشی از ابتدایی ترین ملزومات می باشد.

جزئیات زندگی گرامشی قطعاً توضیح دهنده شهرت او می باشد (Ekers and et al, 2009: 287). از دیدگاهی فلسفی، گرامشی، چنان که از یادداشت های زندان بر می آید، در صدد بود همانند مارکس که فلسفه هگل را وارونه کرده بود، فلسفه «کروچه» را واژگون سازد و از آن طریق به ماتریالیسم واقعی دست یابد؛ یعنی مارکسیسم را بازسازی و از نو زنده کند و آنرا از خصلت عامیانه و سیاست زده جاری رهایی بخشد (بشیریه، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۳۸). گرامشی تأکید فراوانی بر رهایی بشر داشت. بسیاری بر این باورند که با شناسایی پیش فرض های هر جامعه می توانیم خودمان را از پذیرش ناموجه و بی چون و چرای این پیش فرض ها آزاد سازیم (چرنوف، ۱۳۸۸: ۳۵۴).

گرامشی با تأکید بر واژه هژمونی، که در حوزه نظریه روابط بین الملل از کاربرد وسیعی برخوردار است، اهمیت خاصی به آن بخشیده بود (Gramsci, 1978). استفاده وی از این واژه به فهم او از قدرت مربوط است، اما بیانگر مفهومی از قدرت است که وسیع تر و غنی تر از آن چیزی است که معمولاً در

_____ کابوس توسعه‌نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های... ◇

آثار رئالیست‌های معاصر با آن روبه‌رو می‌شویم (هادن و وین جونز، ۱۳۸۳: ۴۷۳). نئورئالیست‌ها با تأکید بر ضرورت توجه به همکاری‌های بین‌المللی به عنوان یکی از ابزارهای حاکمیت دولت هژمون، به سمت نئولیبرال‌ها که علی‌رغم تأکید بر ضرورت نظام آزاد اقتصاد جهانی به نقش حاکمیتی دولت‌ها در سیستم بین‌الملل به عنوان یک ضرورت توجه دارند، نزدیک می‌شوند. نقطه تلاقی نئورئالیست و نئولیبرالیست در مورد مفهوم و ماهیت هژمونی آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم بر این استدلال استوار است که یک اقتصاد لیبرال و آزاد بین‌الملل نیازمند به اجرا درآوردن رهبری سیاسی و جمعی دولت هژمون می‌باشد (ساعی و خضری، ۱۳۸۸: ۱۵۷).

اغلب هژمونی به منظور توصیف قوی‌ترین کشور در نظام بین‌الملل یا کشور غالب در منطقه خاص به کار می‌رود و این هژمونی است که اجازه می‌دهد تا ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی یک گروه غالب در سراسر جامعه به طور گسترده پراکنده شود و گروه‌ها و طبقه‌های زیردست به عنوان عقاید خود، آنها را مورد پذیرش قرار دهند. این در حالی است که کاکس معتقد است «اندیشه گرامشی هر مفهوم، کش دار و انعطاف پذیر است و تنها هنگامی معنای دقیق خود را پیدا می‌کند که با موقعیت ویژه‌ای که مفهوم یاد شده به تبیین آن کمک می‌کند، پیوند زده شود» (کاکس، ۱۳۸۶ الف: ۲۰۷-۲۰۶). در نظام فکری والرشتاین و بر اساس نظریه نظام جهانی، هژمونی به عنوان وضعیتی است که در آن یک دولت مرکز از بقیه قدرتمندتر می‌شود. ساختارهای بین‌دولتی تحت حاکمیت فرآیندی مرکب از چرخه‌های طولانی اند که والرشتاین آنها را «چرخه هژمونیک» می‌نامد. انباشت سرمایه در شرایطی به حداکثر می‌رسد که ساختارهای بین‌دولتی نه به شکل‌گیری امپراطوری جهانی منجر شود (یعنی یک ساختار سیاسی فراگیر) و نه آنارشی نسبی با تعدد قدرت‌های بزرگ نسبتاً برابر (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۹۹).

در نظرگاه گرامشی، هژمونی قدرت سیاسی است که نه تنها از تغذیه اقتدار و نیروهای مسلح (ارتش، پلیس و غیره) حاصل می‌گردد، بلکه رهبران اخلاقی و روشنفکران نیز نقش کانونی در بسط هژمونی ایفا می‌کنند. در واقع، گرامشی استدلال می‌کند که، «با ظهور علم مدرن و فن‌آوری، کنترل اجتماعی کمتر از طریق استفاده از نیروهای فیزیکی (ارتش، پلیس و غیره) صورت می‌پذیرد و بلکه این موضوع از طریق توزیع یک سیستم ماهرانه درست شده از هنجارها و ضرورت‌ها» (Gramsci, 1981: 39)، توسط هژمون صورت می‌پذیرد. در این شکل از هژمونی، سلطه مبتنی بر رضایت طرفین و یا همان هژمونی

ایدئولوژیک مورد نظر است (Simon, 1991: 22) (Robinson, 2005: 2).

رابرت کاکس نیز به عنوان معرف گرامشی، معتقد است که هژمونی برای تقویت ثبات و استمرار حوزه بین‌المللی به همان اندازه اهمیت دارد که در سطح داخلی مهم است. وی مفهوم گرامشین هژمونی را به منظور برقراری رابطه ای ساختاری، اساسی و سیستماتیک میان «طبقات اجتماعی» که از سرمایه به عنوان وسیله غایی و نیز هدف اصلی برخوردار می باشند و آن را به کار می گیرند، مورد استفاده قرار می دهد. طبقات اجتماعی در اثر روابط تولیدی و سلسله مراتب حاکمیت و سلطه شیوه تولید سرمایه داری ایجاد می شوند. بدین ترتیب، کاکس معتقد است در طول تاریخ (سرمایه داری)، نظم جهانی تنها توسط دولتی برپا شده که در آن دولت هژمونی ابتدا در سطح ملی ایجاد شده، نهادینه شده و گسترش یافته است (پوراحمدی، ۱۳۸۷: ۴۸).

۳. هژمون در نگاه گرامشین‌ها

«جامعه مدنی» و «هژمونی» در نگاه گرامشی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در نگاه نخست این دو در یک مکان قابل جمع دیده نمی شود؛ ولی گرامشی با تحلیلی استادانه نوعی از هژمونی فرهنگ محور را ارائه می دارد که نه تنها در تقابل با جامعه مدنی نیست، بلکه جامعه مدنی از طریق آن فهم می شود.

هژمونی برای گرامشی فرایندی است که دولت با ارجاع پیوسته رویدادهای جامعه مدنی سلطه خود را بر مردم، اعمال، تعدیل و تنظیم می کند. از نظر گرامشی، جامعه مدنی بنا به ماهیتش فضایی ستیزآمیز است. گرامشی عقیده دارد هژمونی مربوط به جامعه مدنی و سلطه مربوط به دولت است. حال می توان تفاوت جامعه استبدادی و دموکراتیک را در اندیشه گرامشی یافت. در اندیشه گرامشی جامعه مدنی مسؤول تولید هژمونی است و دولت مجاز به کاربرد قهر است (استریناتی، ۱۳۸۰: ۲۲۶-۲۲۵). دولت در جوامع استبدادی محیط بر جامعه مدنی است، هژمونی در جامعه مدنی ضعیف است؛ اما جوامع لیبرال دموکرات غربی، جوامع مدنی آنها گسترده تر و پیچیده تر است. بنابراین در این سطح هژمونی به معنی تحت انقیاد درآوردن ایدئولوژیکی پرولتاریا توسط بورژوازی است. از این رو وظیفه اساسی مبارزان، مبارزه با دولتی مسلح نیست بلکه آگاه ساختن ایدئولوژیکی جامعه جهت رهایی از تسلیم به انواع

_____ کابوس توسعه‌نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های... ◇

رازپردازی های سرمایه داری است (اندرسون، ۱۳۸۳: ۶۱-۶۰).

در واقع گرامشی هژمونی را در دو قسمت از یکدیگر منفک می نماید؛ «هژمونی سیاسی» و «هژمونی مدنی». وی از قوای مجریه، مقننه و قضائیه دولت لیبرال به عنوان «نهادهای هژمونی سیاسی» و از کلیساها، احزاب، اتحادیه های کارگری، خانواده، مدارس، دانشگاه ها، روزنامه ها و نهادهای فرهنگی به عنوان «نهادهای هژمونی مدنی» یاد می کند (ن. ک به؛ گرامشی، ۱۳۷۷: ۷۸-۷۶). بنابراین به طور کلی، از نظر گرامشی، هژمونی یا استیلای اجتماعی عبارت است از سلطه یک گروه اجتماعی بر سایر گروه ها. کاراکتر اصلی سلطه هژمونی گونه در این است که گروه اجتماعی حاکم برای سلطه اش در حوزه فرهنگی اساسی پیدا می کند که با توسل به آن شیوه زندگی و تفکر و نیز نظام ارزشی خود را جواری به گروه های زیردست معرفی می کند که از سوی آن گروه ها درونی و پذیرفته شود و آنها در صدد اعمال شیوه زندگی و تفکر و نظام خرده فرهنگی خود بر نمی آیند. بنابراین، هژمونی عبارت است از سلطه فرهنگی که کم و بیش بر رضایت و توافق داوطلبانه خرده گروه های اجتماعی مبتنی است. در این نقطه است که تفاوتی جدی میان نگاه نئورئالیست ها به هژمونی و نئوگرامشین ها شکل می گیرد. در کل هژمون در نظام اقتصاد بین‌المللی الزاماتی را در حوزه های اقتصادی، حوزه فرهنگی- اجتماعی، حوزه های سیاسی- دیپلماتیک و حوزه نظامی- امنیتی را بر سایر کشورها اعمال می نماید.

۴. سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته و هژمون

در ساختار قدرت جهانی و تقسیم کار بین‌المللی مبتنی بر آن، همواره منافع، نیازها و امنیت دول پیشرفته و صنعتی اروپایی و ایالات متحده اهمیت و محوریت داشته و فشارها، تهدیدها و تجاوزات آنها، به نوبه خود، دولت ها و کشورهای توسعه نیافته در جهان سوم را متوجه نوسازی کرد تا طی آن با افزایش ظرفیت تولیدی خود، حیات و بقا و موجودیت نظام سیاسی خود را تضمین و تثبیت کنند و در اثر فشارها و منازعات و تهدیدهای داخلی و خارجی متلاشی نشوند (موثقی، ۱۳۸۸: ۳۱۹). از زمان چنین هدف گذاری (به ویژه دستیابی به توسعه اقتصادی) از سوی کشورهای جنوب، موانع متعددی بر اثر سیاست‌های کشورهای شمال ایجاد گردیده است. این بخش که بررسی چنین سیاست‌هایی می پردازد

خود به دو زیربخش مهم تقسیم می‌شود:

الف. سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته منهای هژمون

اگرچه گرامشین‌ها عمده توجه خود را معطوف به هژمون می‌نمایند ولی پیش از شناخت آن لازم است سیاست‌های اقتصادی سایر کشورهای توسعه یافته را به طور کلی بررسی نماییم. در طول بیش از پنج قرن گذشته، شرکت‌های کشورهای توسعه یافته نفوذ و برتری خود را در سرزمین‌های اقصی نقاط جهان گسترش داده و به توسعه فعالیت‌های تجاری و تولیدی پرداخته‌اند (خور، ۱۳۸۹: ۷). در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و تا به امروز بحران بزرگ بدهی در اصل در نتیجه وام دادن بیش از اندازه و غیر منطقی بانک‌های جهانی به وجود آمد. کشورهای جهان سوم قادر نبودند تا سود این دیون را پرداخت کنند چه برسد به خود بدهی. آنها برای مساعدت به نهادهای مالی جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول روی آوردند. به عنوان مثال ایالات متحده ۱۸ درصد آراء را به خود اختصاص داده است. در حالی که موزامبیک تنها ۷ صدم درصد حق رأی دارد. در مجموع ۱۰ کشور پیشرفته صنعتی بیشتر از ۵۰ درصد حق رأی را به خود اختصاص داده‌اند. هزینه پذیرش این کمک‌ها برای کشورهای جهان سوم این بود که سیاست‌های نئولیبرال را به کار گیرند. تنها وقتی این سیاست‌ها به کار گرفته شوند و تنها در شرایطی که این سیاست‌ها تقویت شوند، صندوق بین‌المللی پول موافقت می‌کند که به منظور بازپرداخت بدهی‌ها، کمک به این کشورها ادامه یابد (هادن و وین جونز، ۱۳۸۳: ۴۸۱-۴۸۰).

از دیگر سیاست‌های اقتصادی که کشورهای توسعه یافته اعمال می‌کنند مربوط به برقراری تعرفه‌های بالایی در برخی بخش‌هایی است که کشورهای در حال توسعه در آن «مزیت نسبی» دارند (ن. ک به: خور، ۱۳۸۹)؛ به عبارتی کشورهای در حال توسعه که پس از خارج شدن از دوران استعمار، و با توجه به میراث «رشد نامتوازن» در برخی بخش‌ها روبه‌رو گردیدند، به صورتی که بخشی از تولید در آن فریه گردید و در آن بخش مزیت نسبی کسب نمودند؛ با تداوم تعرفه‌های سنگین کشورهای پیشرفته، حتی در آن بخش‌ها نیز دچار مشکل شدند.

چرخندگان اقتصاد بین‌المللی در این دوران نوعی از استعمار و استثمار را بر کشورهای توسعه نیافته

تحمیل نمودند که ظاهری ناپیدا داشت. تبلیغات و حوزه فرهنگ نقشی برجسته در این میان ایفا نمود. به هر حال دورانی رقم خورد که سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته تعیین می نمود «چه کشوری؟، چه کالایی؟، به چه میزانی؟ و به چه قیمتی؟ تولید نماید». سیاستی که برخی از نظریه پردازان را واداشت تا نسخه قطع روابط میان شمال و جنوب را جهت توسعه و پیشرفت برای کشورهای جنوب را تجویز نمایند. نسخه ای که به نظر مختصات تشکیل دهنده درون آن نیز باید از کشورهای توسعه یافته تأمین می گشت و به همین خاطر قطع رابطه بین شمال و جنوب به سیاستی ناکارآمد بدل شد. پیشرفت و توسعه برخی کشورهای آمریکای جنوبی و به ویژه جنوب شرق آسیا این ظن را بیشتر تقویت نمود که «کشورهایی پیشرفت می نمایند که همسو با سیاست‌های کشورهای توسعه یافته باشند».

جهانی شدن نیز به صورت یک نیروی مسلط در عصر حاضر روابط مبتنی بر وابستگی متقابل ملت ها و دولت ها را شکل داده و فرصت ها و چالش های جدیدی را برای کشورهای مختلف از طریق آزادسازی اقتصادی، سرمایه گذاری خارجی، گردش سرمایه، تبادل اطلاعات، تغییرات تکنولوژیک و... ایجاد کرده است (نजारزاده و مهدوی راسخ، ۱۳۸۹: ۸۸). اگرچه وابستگی متقابل اقتصادی کشورها از ویژگی های بارز اقتصاد بین‌الملل در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است، اما تحولات کنونی در عرصه جهانی شدن موجب گسترش این وابستگی متقابل گردیده و با پیشرفت تکنولوژی، ارتباطات و حمل و نقل بر سرعت آن افزوده شده است (ساعی، ۱۳۸۷ الف: ۳۷). در این مرحله نظام اقتصادی به صورت کلان و تولید، توزیع و امور مالی به صورت خرد، ویژگی جهانی یافته و موانع مبادلات و ارتباطات اقتصادی را از بین برده و گونه‌ای از وابستگی متقابل اقتصادی را شکل داده است؛ اما این وابستگی متقابل متقارن نیست؛ زیرا نظام اقتصادی جهانی در اصل، خود نامتقارن است و بخش‌های جداگانه مرکز - پیرامون را در خود جای داده است. به همین خاطر شاهد شکل گیری تضادی بنیادین میان مرکزی که دارای بیشترین ثروت و تولید کننده اصلی و غنی از اطلاعات است و پیرامونی که فقرزده و از لحاظ اقتصادی بی اعتبار و از لحاظ اجتماعی طرد شده محسوب می‌شود، هستیم.

بنابراین، ویژگی های روند جهانی شدن عبارت اند از بین‌المللی شدن تولید، تقسیم کار جدید بین‌المللی، حرکت مهاجرت از جنوب به شمال و محیط رقابتی جدید که در جریان جهانی شدن پیدا می‌شود (ساعی، ۱۳۸۷ ب: ۷۵). یک سری سیاست‌ها و استراتژی‌های نظام اقتصادی جهانی باعث قدرت

یابی هر چه بیشتر شرکت‌های چند ملیتی کشورهای مرکز گردیده است که به عنوان کنشگرانی قدرتمند امروزه در عرصه نظام بین‌الملل نقش آفرینی می‌کنند و در واقع در این روند، جهانی شدن به صورت کاتالیزوری برای قدرت یابی این گونه نهادهای بین‌المللی عمل می‌نماید. کوتاه سخن، سیاست‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته به عنوان عامل و مانعی برای توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه از سوی برخی از نظریه پردازان مطرح می‌گردد.

ب. سیاست‌های اقتصادی هژمون

از نظر کاکس روند نظم جهانی موجود را می‌توان به عنوان یک مفهوم سیستم جهانی متشکل از سه جزء اصلی؛ یک اقتصاد جهانی، یک سیستم بین‌دولتی و یک زیست‌گه یا اکوسیستم جهانی دانست (Cox, 1996: 494). کاکس همچنین دو هژمون را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد (بریتانیا و ایالات متحده) و معتقد است که عقیده حاکم و هژمونیک از نظر آنها «تجارت آزاد» بوده است. این ادعا که چنین نظامی برای همگان سودمند است، آنچنان به طور گسترده پذیرفته شده که جایگاه «عقل سلیم» را پیدا کرده است. با این حال، واقعیت این است که تجارت آزاد بسیار به سود هژمون است، در حالی که منافع آن برای کشورها و مناطق پیرامونی آن طور که باید، مشخص نیست (هادن و وین جونز، ۱۳۸۳: ۴۷۷). ایالات متحده به عنوان هژمون پس از جنگ سرد، در شرایط تک قطبی و فائق در قابلیت‌های اقتصادی و نظامی، و عدم مخالفت جدی در درون سیستم، پایه ای از اعتماد به نفس آمریکایی را در دهه ۱۹۹۰ گذاشت (Cox, 2001: 329-330). از نظر ایکنبری «قدرت جهانی آمریکا (نظامی، اقتصادی، تکنولوژیکی، فرهنگی و سیاسی) یکی از واقعیت‌های عصر ما است. پیش از این هرگز کشوری به این قدرتمندی و بی نظیری وجود نداشته است... جهان وارد عصر تک قطبی آمریکایی شده است» (Ikenberry, 2005: 133). آمریکا همچنین سردمدار استفاده از تحریم‌های اقتصادی در تعقیب اهداف سیاست خارجی در سراسر جهان به شمار می‌رود (ن. ک به: بهروزی فر، ۱۳۸۳: ۲۰۲-۲۰۱).

کاکس به این نکته توجه خاص و اهمیت ویژه آن را گوشزد می‌کند که «نظم هژمونیک جهانی آمریکا» از طریق نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی توسعه، به دنبال این هدف عمده بود که به نوعی فشارهای اجتماعی-ملی و نیز نیازمندی‌ها و ضرورت‌های رو به رشد

_____ کابوس توسعه‌نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های... ◇

و گسترده اقتصاد جهانی را در یک راستا و حول یک محور هماهنگ کرده و آنها را با هم آشتی دهد. به بیانی دیگر، دولت آمریکا با ایجاد، تقویت، گسترش و حمایت از کارکرد نهادی اقتصادی بین‌المللی، به برقراری نظم هژمونیک جهانی پرداخته و بدین ترتیب در راستای برآورده کردن اهداف و منافع و رفع نیازهای ملی و بین‌المللی اقدام کرده است (پوراحمدی، ۱۳۸۷: ۴۹). بانک جهانی هم که پس از تشکیل در سال ۱۹۴۴، دو هدف عمده، اول، بسیج منابع مالی از هر دو پس‌انداز منابع خصوصی و عمومی، و دوم، اعطای وام منابع انباشته برای پروژه‌های توسعه برای کشورهای خواهان وام در «چه» و «چگونگی» توسعه (Ünay, 2010: 44) را دنبال می‌نمود، همواره در خدمت قدرت ایالات متحده آمریکا قرار داشته است.

نقش برجسته فرهنگ و اجتماع در رویکرد گرامشین‌ها، درک جایگاه هژمون را نظام بین‌الملل قابل فهم‌تر می‌سازد. حقیقت این است که در جهانی که ماهواره‌ها رسانه‌هایی همچون رادیو و تلویزیون را جهانی کرده و امکان ارتباط فرامرزی را بین آنها پدید آورده‌اند، تولید و بیشتر اطلاعات و برنامه‌ها و کنترل بیشتر ایستگاه‌های ماهواره‌ای در اختیار آمریکا و اروپا است. «ایالات متحده ۶۵٪ جریان بین‌المللی تلویزیون، ۵۰٪ سینما، ۹۰٪ توزیع نوارهای ویدئویی را کنترل و جهان را در الگوی جامعه و نمونه مصرفی اش غرق می‌کند. این شامل ۴۵٪ ماهواره‌های جهان نیز می‌شود. خبرگزاری‌های یونایتدپرس و آسوشیتدپرس روزانه ۳۷ میلیون کلمه گزارش می‌کنند که با اضافه‌رویت‌ر و فرانس پرس بالغ بر ۴۵ میلیون کلمه می‌شود. در حالی که خبرگزاری جنبش غیرمتعهدها به سختی ۱۰۰ هزار کلمه صادر می‌کند که آن هم به دلیل انتشار محدود تأثیر کمی دارد» (سلیمی، ۱۳۸۸: ۳۸۶). چنین واقعیت‌هایی نشان از الزامات نرم فرهنگی هژمون دارد که اذهان مردمان را چه در شمال و چه در جنوب به خود معطوف می‌دارد. برتری محسوس در این زمینه، مشروعیت و قابل‌پذیرش بودن سیاست‌های هژمون را به دنبال خواهد داشت.

سیاست‌های ایالات متحده به عنوان هژمون الزاماتی را بر سایر کنشگران نظام بین‌الملل ایجاد نموده است که تبعیت از آن به عنوان لازمه توسعه و پیشرفت، مفروض می‌باشد. از نظر برخی از نظریه پردازان در دهه‌های اخیر اقتصاد جهانی شاهد رشد گسترده‌ای بوده که به واسطه پیدایش عوامل تشکیل دهنده جهانی شدن به وقوع پیوسته است. گسترش جریان‌های تجاری و تعمیق یکپارچگی

های پولی و مالی بر همگرا نمودن اقتصاد کشورها تأثیر داشته است. امروزه، روند نرخ همگرایی درآمدی در بلوک شمال - جنوب مثبت و در بلوک شمال - شمال نزولی بوده است. این نتیجه گویای این واقعیت است که جهانی شدن می تواند فرصت را برای کشورهای جنوب فراهم نماید تا به تدریج خود را به سطح شرایط نوین اقتصاد جهانی نزدیک سازند (طیبی و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۴). اما به زعم نظریه پردازان مکتب گرامشی، فرآیند جهانی شدن نهایتاً به سود کشورهای توسعه یافته و به ویژه هژمون است. در این راستا است که جهانی شدن مترادف با «آمریکایی شدن» می شود. هژمون به عنوان دارنده ابزارهای سلطه، تعیین می کند که کدام یک از کشورهای در حال توسعه می توانند پیشرفت کنند. بر این اساس است که تنها تعداد کمی از این کشورها مشارکت فعالی در فرآیند جهانی شدن داشته اند.

نتیجه گیری

دهه های پس از استقلال کشورهای مستعمره، سال های تلاش و کوشش این کشورها جهت رسیدن به پیشرفت و توسعه بوده است و دنیای امروز نشان می دهد که کشورهای در حال توسعه نیازمند ساختار شکنی برای رسیدن به توسعه و پیشرفت هستند. وجود «دستی نامرئی» برای هماهنگ نمودن سیاست های اقتصادی کشورهای در حال توسعه همچون کشورهای توسعه یافته، لازمه چنین ساختار شکنی است. گرچه طی این دهه ها و در پی کنفرانس ها و کنوانسیون های مختلف از سوی نهادهای مختلف بین المللی گام هایی در جهت پیشرفت کشورهای در حال توسعه برداشته شده است، ولی مؤکداً باید گفت امروزه نهادهایی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که محصول سیستم برتون وودز هستند، همچنان به عنوان ابزاری مهم برای دیکته کردن سیاست های اقتصادی کشورهای پیشرفته و هژمون بر کشورهای در حال توسعه (جنوب) محسوب می شوند. کشورهای در حال توسعه به دلیل وابستگی به وام های این نهادهای بین المللی، مجبور به اطاعت از چنین سیاست های (از جمله در خصوص برنامه های تعدیل ساختاری) کشورهای تصمیم گیر در آنها نیز می باشند. سیاست های اقتصادی بین المللی که در دهه های اخیر و به طور مشخص پس از دور اروگوئه پی ریزی شد هم به نوعی تکمیل کننده سیستم نابرابر و ناعادلانه برتون وودز است. سازمان تجارت جهانی و نظام تصمیم گیری آن، این مسئله را به جد تأیید می کند. هژمون و سیاست های اقتصادی اش نقش کانونی در تداوم

_____ کابوس توسعه‌نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های... ◇

چنین نابرابری‌ها دارد. الزامات هژمونیک و ابزارهای در دست آن، توسعه و پیشرفت را به صورتی گزینشی برای کشورهای در حال توسعه به ارمغان می‌آورد. تأسف بار این است که به دلیل سلطه هژمون بر حوزه فرهنگی - اجتماعی، چنین فعل و انفعالاتی کاملاً موجه و طبیعی جلوه می‌کند. یعنی کشورهای در حال توسعه در اثر تبلیغات ابزارهای مشروعیت بخشی هژمون، دچار نوعی آگاهی کاذب می‌گردند که در آن پیشرفت و توسعه کشورهای توسعه یافته را نتیجه سعی و تلاش مردمان آن می‌دانند و هیچ جایگاهی برای سیاست‌های ناعادلانه اقتصادی این کشورها قائل نمی‌شوند.

منابع فارسی

- آلبین، سو (۱۳۷۸)، *تغییر اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- استریناتی، دومینیک (۱۳۸۰)، *نظریه‌های فرهنگ عامه*، ترجمه ثریا پاک نظر، تهران: انتشارات گام نو.
- امین، سمیر (۱۳۸۲)، *سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن*، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: نشر آگاه.
- اندرسون، پری (۱۳۸۳)، *معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی*، شاپور اعتماد، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد.
- اکسفورد، باری (۱۳۸۶)، *نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
- الهی، همایون (۱۳۸۲)، *کمک خارجی و توسعه نیافتگی*، تهران: نشر قومس.
- بهروزی‌فر، مرتضی (۱۳۸۳)، «اثر تحریم‌های یکجانبه امریکا بر اقتصاد بازرگانی ایالات متحده و بازارهای جهانی انرژی»، *فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی*، شماره ۳۳.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۷)، «اقتصاد سیاسی هژمونی چندجانبه گرا: سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم هایلیبرالیستی و گرامشین»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال سوم، شماره دوم.
- خور، مارتین (۱۳۸۹)، *جهانی‌شدن و جنوب (برخی مباحث انتقادی)*، ترجمه احمد ساعی، تهران: انتشارات قومس.
- ساعی، احمد (۱۳۸۷ الف)، «جستاری درباره چشم اندازه‌های نظری نسبت به اقتصاد سیاسی جهانی»، *مطالعات سیاسی*، سال اول، شماره ۱.
- ساعی، احمد (۱۳۸۷ ب)، «جهانی شدن و رابطه آن با فقر»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۸، شماره ۱.
- ساعی، احمد و رویا خضری (۱۳۸۸)، «اقتصاد سیاسی فرآتلانتیک: همکاری و تعارض از ۱۱ سپتامبر تا بحران اقتصادی ۲۰۰۸»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۹، شماره ۲.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۸)، *فرهنگ‌گرایی، جهانی‌شدن و حقوق بشر*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ چهارم.

_____ کابوس توسعه‌نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های... ◇

- سیمبر، رضا و ارسلان قربانی شیخ‌نشین (۱۳۸۹)، «بررسی جهان‌سوم‌گرایی در نظام بین‌الملل»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال دوم، شماره چهارم.

- سیمبر، رضا و ارسلان قربانی شیخ‌نشین (۱۳۸۸)، *روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی*، تهران: انتشارات سمت.

- طیبی، سیدکامیل، هوشنگ شجری، محمد واعظ برزانی و احمد گوگردچیان (۱۳۸۷)، «تحلیل پویای DID در بررسی تأثیر اتحادیه‌های پولی بر همگرایی درآمدی شمال - جنوب»، *فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران*، سال دوازدهم، شماره ۳۶.

- گلیپین، رابرت (۱۳۸۷)، *اقتصاد سیاسی جهانی؛ درک نظم اقتصاد بین‌الملل*، ترجمه مهدی میرمحمدی و دیگران، تهران: مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصادی.

- موثقی، سید احمد، (۱۳۸۸)، «جنگ و توسعه نیافتگی در جهان سوم»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۹، شماره ۲.

- نایره، ژولیوس (۱۳۷۶)، *چالش جنوب «گزارش کمیسیون جنوب»*، ترجمه احمد خلیلی، تهران: انتشارات قومس.

- نجارزاده، رضا و الهام مهدوی راسخ (۱۳۸۹)، «بررسی تأثیر جهانی شدن بر توزیع درآمد در کشورهای عضو گروه دی هشت»، *فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی*، شماره ۵۴.

- هانتر، جیمز دیوسن و جاشوا یایتز (۱۳۸۴)، «پیشاهنگ در جهانی شدن: دنیای جهانی‌کنندگان آمریکایی»، در پیتر برگر و ساموئل هانتینگتون، *چندجهانی شدن*، ترجمه علی کمالی و لادن کیانمهر، تهران: روزنه.

- والرشتاین، امانوئل (۱۳۸۸)، *مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی*، ترجمه حسین عسگریان، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.

English Source

- Anders, Sven and Julie A. Caswell (2009), "The Benefits and Costs of Proliferation of Geographical Labeling for Developing Countries", *The Estey*

Centre Journal of International Law and Trade Policy, Volume 10, No. 1.

- Cox, Michael (2001), "Whatever Happened to American Decline? International Relations and the New United States Hegemony," *New Political Economy*, Vol. 6, No. 2, pp. 311-340.
- Cox, Robert (1996), "Multilateralism and World Order". In R.W. Cox and T.J. Sinclair, *Approaches to World Order*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ekers, Michael, Alex Loftus and Geoff Mann (2009), "Gramsci Lives!", *Geoforum*, Vol. 40, No. 3, pp. 287-291.
- Gramsci, A. (1981), *The Pedagogical Alternative*, Barcelona: Fontamara.
- Gramsci, Antonio (1978), *Selections from Prison Notebooks*, Edited and translated by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, London: Lawrence & Wishart.
- Hout, Wil (1993), *Capitalism and the Third World: Development, Dependence and the World System*, Aldershot: Edward Elgar.
- Ikenberry, John (2005), "Power and liberal order: America's postwar world order in transition", *International Relations of the Asia-Pacific*, Vol. 5, No. 2, pp. 133-152.
- Quental, Nuno, Júlia M. Lourenço and Fernando Nunes da Silva (2011), "Sustainable Development Policy: Goals, Targets and Political Cycles", *Sustainable Development Policy*, No. 19.
- Robinson, William I. (2005), "Gramsci and Globalisation: From Nation-State

_____ کابوس توسعه‌نیافتگی کشورهای در حال توسعه: نگاهی تئوریک به سیاست‌های... ◇

to Transnational Hegemony”, *Critical Review of International Social and Political Philosophy*, Vol. 8, No. 4, pp. 1–16.

- Simon, Roger (1991), *Gramsci's Political Thought: An Introduction*, London: Lawrence & Wishart Ltd.

- Ünay, Sadık (2010), “Hegemony, Aid and Power: A Neo-Gramscian Analysis of the World Bank”, *European Journal of Economic and Political Studies*, Vol. 3, No. 2, pp. 39-52.

